



## نژادشک برای فهم امروز و پیشنهادی برای فردای دیگر

جمال اشرفی افشاری، استادیار و دانشجو، کارشناسی ارشد رشته تاریخ اسلام  
دانشگاه تربیت مدرس

### اشاره



آنچه در پی می‌آید یادداشتی است که نگارنده در حدود یک سال پیش از این آن را برای چاپ در فروغ وحدت به رشته تحریر درآورده است. عزم مجله بر آن بود که این نوشتار را در آن روزهای پر بحران عراق به عربی ترجمه نموده و در ویژه نامه ای در رابطه با جهان اسلام به چاپ برساند، اما تقدیر چنان رقم خورد که این آرمان تاکنون میسر نشود. به هر حال شاید بعضی از مطالب این نوشته متأثر از حال و هوای یک سال پیش عراق باشد که البته نویسنده تا حد امکان تلاش کرده است جرح و تعدیل لازم را در آن به عمل آورد اما به جز این، سخنان شایسته‌ای در این مقاله مطرح شده است که گویی به مسائلی فراتر از آنچه گذر ایام و زمان بر آنها زنگار فراموشی می‌پوشاند، اشاره دارند و از این جهت به نظر می‌رسد که این مقاله در خور امعان نظر باشد.

واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم إذ كنتم أعداء فألف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته إخوانا وكنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون (سوره



آل عمران/۱۰۳)

چنانچه در صدد این برآییم تا به تبیین مسائل و مشکلات فراوان امروز جهان اسلام از منظر هم‌سازگرایی و ناهم‌سازگرایی بپردازیم و از طرفی دیگر چنانچه از دیدگاه هم‌سازگرایی در پی ارائه راه حل مشکل باشیم، ناگزیر از رجوع به سرچشمه‌های اصیل معانی مسلمین خواهیم بود. با رجوع به مفاهیم اسلامی، این نتیجه استنباط می‌گردد که مفهوم عامی که به این معنا توجه دارد، مفهوم «امت» خواهد بود که یکی از اصلی‌ترین فصول مقوم آن اخوت میان ابنای امت است. جدای از اینکه آیا این جمعیت صدپاره را که امروزه در اقصا و ادنای جهان پراکنده‌اند، می‌توان مورد اطلاق مفهوم امت دانست یا خیر؟ در نگاهی تاریخی به این مفهوم و خاستگاه آن، چنین استنباط می‌گردد که در اولین پیمان جمعی میان طوایف و گروههای مختلف در مدینه النبی که به مثابه اولین قانون اساسی اسلامی انگاشته شده است، تمامی طوایف و افراد شرکت‌کننده در این پیمان از سوی پیامبر با تعبیر امت واحده اطلاق می‌شوند و این در حالی است که گروههای مختلف از جمله: یهودی و مسیحی نیز در آن شرکت دارند و با همین نگاه تاریخی است که ابهام دیگری در ذهن مطرح می‌گردد که چرا از دیدگاه برخی از همین گروهها و جمعیت‌های جامعه مسلمانان، گروهها و طوایف دیگر به کفر و شرک و الحاد متهم هستند و به طریق اولی خارج از دایره ایمان و برادری اسلامی؟ و این سؤال است که شاید بتوان آن را مهم‌ترین پرسش اذهان اندیشمندان و آگاهان به مسائل جهان اسلام دانست.

پیش از آنکه در صدد پاسخ به این پرسش، برآییم، چنانچه باری دیگر به مفهوم «امت» رجوع کنیم، می‌توان چنین گفت که بر اساس آنچه از آیه ۱۰۳ سوره آل عمران و بازبینی تاریخ، حاصل می‌گردد، این است که یکی از ارکان جدی امت را می‌توان پیمان و مفهوم «اخوت» دانست. همچنین براساس این سند تاریخی، اعضای این امت جماعت یهودیان و مسیحیان نیز بوده‌اند و نیز باید به این نکته هم معترف باشیم که بشر به حکم بشریت خود از اختلاف در آرا و نظرات برکنار نیست، چنانکه حضرت باری تعالی، خود در آیات اولیه سوره کهف از آن چنین تعبیر می‌کند که: «و لا یزالون مختلفین» و در نهایت هم بپذیریم که مخاطب آیات الهی، تنها وجود ختمی مرتبت نیست؛ بلکه همه احاد بشر مورد

خطاب این آیات در طول تاریخ می‌باشند. پس بر اساس مطالب مذکور، نگارنده بر این باور است که آنچه بشر را براساس آیه ۱۰۳ سوره آل عمران به این اخوت رهنمون می‌شود، تألیف و ایجاد مودت میان پندارها و گفتارها و حتی کردارهای خلاق نیست؛ بلکه مودت میان قلوب است که اخوت را به ارمغان می‌آورد و چون این امر محقق شود، تألیف پندار و گفتار و کردار را نیز در پی خواهد داشت، اما تألیف قلوب تنها به دست خداوند است؛ چنانکه تعبیر «ألف بین قلوبکم» و «بنعمته» نیز شاهدهی بر همین مدعاست، پس آن کس که در پی این معنی است، باید برای اعتصام به حبل الهی از او مدد بخواند و به صدق دل روی به او دارد.

آنچه ذکر گردید، بیان مقدمه‌ای برای ورود به بحث چالشها و مشکلات و احوانا فرصتهای جهان اسلام بود. در بررسی چالشهای جهان اسلام، نمی‌توان اوضاع کنونی عراق را نادیده انگاشت؛ صحنه پرچالشی که به آوردگاه تجربه تاریخی مسلمانان در دنیای معاصر مبدل شده است و بدون شک از دیدگاه نویسنده، پیروزی و یا شکست مسلمانان در این صحنه نقش تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت، هم در پاسخ به این سؤال که آیا تمدن اسلامی قابلیت احیاء و یا چنانکه غربیان می‌نامند نوزایی و رنسانس را دارد و هم در تعیین کیفیت و چگونگی این حرکت

در بررسی چالشهای جهان اسلام، نمی‌توان اوضاع کنونی عراق را نادیده انگاشت؛ صحنه پرچالشی که به آوردگاه تجربه تاریخی مسلمانان در دنیای معاصر مبدل شده است و بدون شک از دیدگاه نویسنده، پیروزی و یا شکست مسلمانان در این صحنه نقش تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت، هم در پاسخ به این سؤال که آیا تمدن اسلامی قابلیت احیاء و یا چنانکه غربیان می‌نامند نوزایی و رنسانس را دارد و هم در تعیین کیفیت و چگونگی این حرکت





بار سرزمین بین‌النهرین در یک برهه زمانی واحد، آستن بازتولید یک باره همه آن خاطرات تلخ تاریخ مسلمانان شده است.

از سوی دیگر، با بررسی تاریخ معاصر عراق، هر چند نمی‌توان منکر گرایشهای طایفه‌ای حکومت عثمانی و حساسیتهای قومی و طایفه‌ای حزب بعث و جنایات بی‌شمار این حزب در حق مردم عراق و به خصوص شیعیان بود، ولی در میان جامعه عراق، رابطه میان شیعیان و سنیان هیچ وقت به این صورت نبوده است. همان گونه که آتش انقلاب ۱۹۲۰ عراق و مبارزه با استعمار پیر انگلیس، هر چند با فتوای مراجع شیعه مشتعل شد، اما همه طوایف مذهبی از این حرکت استقبال کردند. عشایر و خاندانهای گسترده‌ای که نیمی از آن شیعی و نیمی دیگر سنی‌اند و سالها به سلم و صفا در کنار یکدیگر زیسته‌اند و پیوندهای سببی و نسبی میان ایشان، شاهد دیگری بر این مدعاست.

نگارنده این سطور به کرات خود از زبان عراقیان شنیده است که تا چندی پیش از این، در مراسم تجلیل ملی عراقیان از مقام سالار شهیدان(ع) در روز اربعین تمامی مردم عراق اعم از شیعه و سنی به شکوهمندی به پاسداشت این مقام می‌پرداختند و حتی کاروانهای اهل سنت به سبک و سیاق دسته‌های عزاداری شیعیان به کربلا وارد می‌شدند. آخر الامر اینکه به باور همه صاحب‌نظران، مسائلی که امروز در عراق شاهد آنیم، نمی‌تواند دارای ریشه‌ها و اصالت تاریخی باشد؛ چرا که پیش از این و دستکم در چند سده اخیر چنین زمینه‌هایی در سرزمین بین‌النهرین بسیار نادر بوده است، اما نمی‌توان از این

و هم در تعیین کیفیت و چگونگی این حرکت(۱). البته عراق تنها بخشی از عالم مسلمانان است و نمی‌توان آن را نماینده تمام جهان اسلامی دانست و دیگر اینکه عراق تنها کشوری نیست که با پدیده اشغال روبرو شده است و اگر بنا بر سبقت باشد، فلسطین و قدس شریف پیش از اینها به قوت قاهره غضب شده‌اند و علاوه بر این، تاریخ مسلمین همیشه خالی از تعصبات و کشمکشهای فرقه‌ای و طایفه‌ای نبوده است؛ بلکه شاید به راستی در بعضی از برهه‌های تاریخی حتی گفتمان کشمکش و یا درگیری و جنگ بر گفتمان وحدت و همسازگرایی غلبه داشته است، اما امروز آنچه مسئله عراق را بیش از پیش مهم می‌نماید، بحث از یک «تجربه تاریخ» است که گویی در آن تمام عالم اسلامی و بالأخص و با تأکید، اعراب فراروی آزمایش و امتحانی کلیدی قرار گرفته‌اند. شاید در هیچ زمانی به اندازه این سالها و در این حجم و ابعاد، مسئله تنازعات مذهبی در میان عالم اسلام خودنمایی نمی‌کرد. بی دلیل نمی‌گوییم که این «تجربه تاریخی» و این دوره نسبت به دوره‌های پیشین اهمیت بیشتری دارد. توجه داشته باشیم که ما اکنون در عصر درگیریهای خلافت فاطمی و عباسی زندگی می‌کنیم و اثری نیز از اقتدار و تنازع ترکان غزنوی و سلجوقی و بویه‌یان جز آثاری که در عداد آثار باستانی موزه‌ها شمرده می‌شوند، باقی نمانده است. هر چند که آثار فرهنگی و مذهبی و تمدنی آن دولتها و خلافتها گویی به عنوان آخرین نشاطها و نفسهای تمدن اسلامی اکنون چون مرده‌یگی در میان ما باقی مانده است، اما عصر ما همانند هزار سال پیش نیست و به عبارتی به عنوان عصر تمدن و علم جدید شناخته می‌شود، ولی صفحه عراق امروز گویی که چیزی نیست جز بازتولید دوباره اختلافات و کشمکشهای محله‌های «باب بصره» و «کرخ» بغداد و یا درگیریهای خونین شافعیان و حنفیان نیشابور و یا اختلافات بی‌پایان معتزله و اشاعره از یک سو و اشاعره و ماتریدیان از سوی دیگر و ای کاش که در همین حدود نظری باقی مانده بود. لکن این همه تنازع بیش از آن اختلافات علمی و نظری که البته در زمانی نیز به تکفیر می‌انجامید، بیشتر راه خود را به سوی یادآوری جنگهای عباسیان و فاطمیان و یا صفویان و عثمانیان گرفته است و عجیب آنجاست که این

با بررسی تاریخ معاصر عراق، هر چند نمی‌توان منکر گرایشهای طایفه‌ای حکومت عثمانی و حساسیتهای قومی و طایفه‌ای حزب بعث و جنایات بی‌شمار این حزب در حق مردم عراق و به خصوص شیعیان بود، ولی در میان جامعه عراق، رابطه میان شیعیان و سنیان هیچ وقت به این صورت نبوده است. همان گونه که آتش انقلاب ۱۹۲۰ عراق و مبارزه با استعمار پیر انگلیس، هر چند با فتوای مراجع شیعه مشتعل شد، اما همه طوایف مذهبی از این حرکت استقبال کردند. عشایر و خاندانهای گسترده‌ای که نیمی از آن شیعی و نیمی دیگر سنی‌اند و سالها به سلم و صفا در کنار یکدیگر زیسته‌اند و پیوندهای سببی و نسبی میان ایشان، شاهد دیگری بر این مدعاست





غافل بود که از این پس اگر این بحران به سامانی نیانجامد، خط سیر متصور برای این حرکت چیزی جز از هم‌گسیختگی اندک رشته‌های مودت میان قلوب برادران مسلمانی و انباشتن کینه‌ها و نفرتها در این حرکت چیزی نخواهد بود و چنانچه این‌گونه باشد، زهی تصور باطل که عراق روی آرامش را ببیند.

پاسخ فعال و پیشرو در انسجام‌بخشی میان صفوف ملت عراق در عوض کردن خط حمله و نقطه‌رهایی و سر آن در بازساخت این نکته نهفته است که متأسفانه با گذشت سالهای دیکتاتوری گویی که روحیه اعتماد به نفس در کنار چیزهای دیگری که در زیر پای دیکتاتور پامال شده بود، این نیز له شده است. از همین روست که در این فضای پر آشوب، بزرگ‌ترین ابهام و سؤال پیش روی بسیاری از عراقیان از این قرار است که در صورت هرگونه حرکت منجر به خروج اشغالگران، چه کسی می‌تواند متولی امنیت و نجات نفوس عراقیان از دست فتوهای تکفیری و جنگهای فرقه‌ای و طایفه‌ای باشد؟ اگر چه با گذشت زمان و از خلال تمامی مصاعب ملت عراق، این امید وجود دارد که حقیقت نهان در پشت این بازی‌ها به زودی برای همه آشکار گردد. چنانکه امروز پافشاری بیش از حد امریکا به تحمیل قرارداد امنیتی به دولت عراق، پرده‌ای از این ابهام در مقابل دیدگان ملت عراق گشوده است و حقیقت این سؤال و ابهام کاذب را که بیش از پیش توسط همان نیروهای اشغالگر القا می‌شود، به ایشان آشکارتر گردیده است.

به نظر می‌رسد که این قضیه چندان نمی‌تواند ادامه یابد و به زودی همه به اضافی بودن وجود این اشغالگران و فتنه‌انگیزی ایشان پی خواهند برد و بدون شک حتی اگر هر چه بیشتر نیز حرکت‌های

تروریستی افزایش یابد، توجیهی برای مشروعیت حضور اشغال‌گران و نیروهای بیگانه باقی نخواهد ماند به ویژه که هر چه بیشتر ماهیت توطئه جویانه قدرتهای بزرگ در پشت اقدامات این گروه‌ها هر چه بیشتر رخ می‌نماید. اما اشغالگران نیز بی‌کار نخواهند بود و من فکر می‌کنم در صورتی که در نقشه اول خود شکست بخورند، از در دیگری وارد خواهند شد که همانا ورود از باب سیاست و تلاش برای به‌هم‌ریختن استقرار سیاسی و ایجاد درگیری‌های بی‌پایان میان رقبای سیاسی خواهد بود آن‌چنان که ضامن حضور ایشان به عنوان فصل‌الخطاب این‌گونه تنش‌ها باشد، اما من بعید می‌دانم که حتی اگر سیاست‌مداران عراقی هم تن به چنین بازی بی‌نتیجه‌ای بدهند، ملت عراق تن به شراکت در این بازی بدهد و خود را در همین حد و اندازه‌ها محدود نگه دارد.

برای همه آنانی که با نگاهی فراگیر به اوضاع عراق نگاه می‌کنند، به خوبی مشخص است که این درگیری‌های خونین فرقه‌ای و طایفه‌ای، نمی‌تواند دارای ریشه‌های اصیل باشند، اما از چه روست که تلاش همگانی در صحنه بین‌المللی جهان اسلامی و عرب نیز به نتیجه‌ای نمی‌انجامد و حتی پیمان‌هایی چون میثاق مکه نیز تنها چون نوشتاری «بین‌الدفتین» به روی زمین می‌ماند؟ حقیقت آنجاست که آنچه در میان ملت عراق مورد تجاوز قرار گرفته است، رشته مودت میان قلوب عراقیان است و این همان بزنگاه خطرناکی است که این بار نیروهای اهریمنی آن را نشانه گرفته‌اند و در صورتی که این رشته کاملاً از بین برود، اولین گام جدی برای تشکیل خاورمیانه جدید برداشته خواهد شد و سرزمین

برای همه آنانی که با نگاهی فراگیر به اوضاع عراق نگاه می‌کنند، به خوبی مشخص است که این درگیری‌های خونین فرقه‌ای و طایفه‌ای، نمی‌تواند دارای ریشه‌های اصیل باشند، اما از چه روست که تلاش همگانی در صحنه بین‌المللی جهان اسلامی و عرب نیز به نتیجه‌ای نمی‌انجامد و حتی پیمان‌هایی چون میثاق مکه نیز تنها چون نوشتاری «بین‌الدفتین» به روی زمین می‌ماند؟ حقیقت آنجاست که آنچه در میان ملت عراق مورد تجاوز قرار گرفته است، رشته مودت میان قلوب عراقیان است و این همان بزنگاه خطرناکی است که این بار نیروهای اهریمنی آن را نشانه گرفته‌اند و در صورتی که این رشته کاملاً از بین برود، اولین گام جدی برای تشکیل خاورمیانه جدید برداشته خواهد شد



برای ثمربخشی هر حرکتی در عراق جدید، هر گونه اصلاحاتی باید در غایت القصوای خود این نسل وارث را هدف گرفته باشد و این مفهوم مورد توجه باشد که اگرچه هر حرکتی، باید برای موفقیت و تأثیرگذاری، دارای تعمیم اجتماعی باشد و لاجرم راه خود را باید از میان توده‌های متراکم اجتماع انتخاب کند، اما باید موضع ثمردهی و باربخشی آن نیز مشخص بشود. و ما باید بدانیم که نهال اصلاح آن گاه می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که اگرچه باغبانی آن را نسل مالک مبارز برعهده گیرند، ولی در میان و برای نسل وارث شکوفه کند و بیش از همه از ثمر خود، ایشان را بهره‌مند سازد

بین‌النهرین به راحتی قابلیت آن را خواهد داشت که به شماری از سرزمینهای خرد دیگر تبدیل شود که احتمالاً همیشه در باب مسائل مختلف در تنازع‌اند و طبیعی است که قدرتمند همیشه سرفراز در میان این کشورهای کوچک، اسرائیل خواهد بود.

اما چه باید کرد که رشتهٔ مودت را در راستای اعتصام به جبل الهی در میان عراقیان تقویت بخشید؟ باز هم در پاسخ به این سؤال از آنجا که راقم این سطور به شدت علاقمند به حجیت نگاه تاریخی علی‌الآقل به عنوان استقرایی منطقی است، بر این باور است که اگر بپذیریم در عراق امروز در قرنی که گذشت با احتساب سی تا سی‌وسه سال برای هر نسل و با فرض این نکته که آغاز عراق جدید از انقلاب ۱۹۲۰ به بعد می‌باشد، پس در دورهٔ نزدیک به یک قرن ما سه نسل را پشت سر گذاشته‌ایم که در این میان نسل فانی و یا پدربزرگ را عملاً جز در میراثی باقی‌مانده از ایشان در میان نسل مالک و نسل وارث نمی‌توان بازجست. اما نسل مالک نیز به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی از ایشان که در فرآیند مبارزه با حکومت بعثی از این کشور خارج شده و در بیرون از عراق، در کشورهای مختلف منطقه و یا اقصای دنیا اگر همچنان حالی در ادامهٔ مبارزه داشته‌اند، بنا به روشهای مألوف در دنیای سیاست امروز بر روند مبارزه پافشاری می‌کردند و یا اینکه همچون خیل عظیم پناهجویان دیگر در ورطه کشاکش معیشت و شئون اقتصادی آن در

کشورهای جدید، مشغول می‌شدند. گروه دیگری از این نسل نیز که در داخل عراق در تمام این سالها می‌زیسته‌اند به اعتراف خود، دو راه بیشتر پیش رو نداشته‌اند یا انتخاب مسیر مرگ و شهادت که نه تنها با پافشاری بر مبارزه؛ بلکه حتی با ورود به آن، این مسیر برای ایشان به عنوان سرانجامی حتمی رقم می‌خورد؛ چنانکه انتفاضهٔ شعبانیهٔ ۹۱ بزرگ‌ترین مثال این موضوع و نمونه جنایت بشری رژیم بعث در حق مبارزان و حتی معترضان بود. دیگر انتخاب یا فروختن در دور باطل زندگی روزمره‌ای بود که در محیط کار، نوعی از تعامل را می‌طلبید و در محیطهای اجتماعی دیگر گونه‌هایی دیگر از تعامل را، شاید در میان دوستان و محارم می‌شد به نوعی صحبت از مکنونات قلبی نمود، اما در مجامع عمومی اگرچه کوچک، ترس از مورد اتهام قرار گرفتن، موجب احساس خوف دائمی و قلب حقایق می‌شد و این همان وضع سائدی بود که به دانشگاه و تمامی محیطهای فرهنگی و غیرفرهنگی دیگر راه یافته بود، وضعیتی که در پایان قرن ۲۱ اگر بخواهیم برای آن نمونه‌ای دیگر بیابیم شاید جو حکومت امنیتی جماهیر شوروی در زمان استالین، بهترین نمونه برای آن باشد.

حال استنتاج این نکته بسیار آسان خواهد بود که در چنین فضایی نسل وارث برآمده از این نسل مالک دارای چه ویژگیها و ممیزاتی است؟ این نسل هم همچون نسل گذشته به دو قسمت تقسیم می‌شوند: گروهی که نشو و نما و حتی تولد ایشان در خارج از عراق بوده است و گروهی که تا به امروز در صحنهٔ داخل عراق زیسته‌اند. گروه اول با فرض اینکه با توجه به تفاوتها و امکانات بسیار زندگی در کشورهای پیشرفته هنوز نسبت به وطن خود و اوضاع آن دارای دغدغه باشند، در فرارویشان مشکلاتی قرار دارند که به طور اختصار از این قرارند: آنها به درستی با میراثی که از نسل فانی برای ایشان باقی مانده است و آنچه نسل مالک برای ایشان باقی خواهد گذاشت، آشنایی ندارند و با اهتمام و یا ورود هر چه بیشتر به صحنه عراق احساس دوگانگی فرهنگی را هرچه بیشتر حس خواهد کرد. این حس دوگانگی از مقایسه آنچه در جامعه ریشه دیده می‌شود و آنچه در جوامع کشورهای دیگر یافته می‌شود، صورت می‌پذیرد. مشکل دیگر که مشکل مشترک نسل مالک و نسل وارث است، مشکل چگونگی تطابق اندیشه سیاسی و نهادهای متکفل امر سیاست در میان کشورهای مأخذ به عنوان الگو و صحنه واقعی عراق امروز می‌باشد که شاید این خود مهم‌ترین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی  
مركز جامع علوم



سؤال برای چگونگی رسیدن به حکومت ملی عراق در دوران بعد از دیکتاتوری باشد. چنانکه بیان شد، گروهی دیگر نیز از این نسل وارث، گروهی هستند که خود در تمامی این سالها در داخل عراق رشد و نمو یافته‌اند و با توجه به آنچه در مورد تنگنایهای اجتماعی و سیاسی نسل مالک بیان شد، متأسفانه میراث‌دار نتیجه حکمرانی فضای اختناق و استبداد حکومت پیشین یعنی همان نفاق و نیز وارثان عراق جدید هستند. پدیده‌ای که البته در دوره‌های پیشین تاریخی، سرزمین بین‌النهرین در وضعیتهای مشابه با آن رو به رو بوده است.

اما چاره چیست؟ اولین گام در جهت چاره‌جویی، آن است که بدانیم برای ثمربخشی هر حرکتی در عراق جدید، هر گونه اصلاحاتی باید در غایت القوای خود این نسل وارث را هدف گرفته باشد و این مفهوم مورد توجه باشد که اگرچه هر حرکتی، باید برای موفقیت و تأثیرگذاری، دارای تعمیم اجتماعی باشد و لاجرم راه خود را باید از میان توده‌های متراکم اجتماع انتخاب کند، اما باید موضع ثمردهی و باربخشی آن نیز مشخص بشود. و ما باید بدانیم که نهال اصلاح آن گاه می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که اگرچه باغبانی آن را نسل مالک مبارز برعهده گیرند، ولی در میان و برای نسل وارث شکوفه کند و بیش از همه از ثمر خود، ایشان را بهره‌مند سازد تا پس از آن، این نسل علم اصلاح را بر دوش گیرند و با آن عراق جدید را برای دیگر نسلها بنا کنند و باز نمی‌توان از ذکر این نکته چشم پوشید که بی‌دلیل در این سطور واژه «اصلاح» به کار گرفته نشده است و نویسنده براین باور است که تنها راه نجات عراق «اصلاح» و در صدر آن اصلاح فرهنگی است. این حقیقت غیر قابل اغماض است که به هر دلیل در نهایت طومار حکومت بعثی با حرکت انقلابی مردمی در هم پیچیده نشد و امروز هم اگر مردم عراق در پی انقلابی باشند، باید نوک پیکان انقلاب را به سمت اشغالگران و هدف اخراج ایشان از سرزمین رافدین نشانه رفته باشند و این تحقق نخواهد یافت مگر آنکه روح جمعی همه عراقیان بیدار شده و انسجام و اتحاد ملی در میان همه ایشان به منصفه ظهور برسد.

رسیدن به این نقطه همان چیزی است که مستلزم آمادگی و اصلاح عادات منافقانه بر جای مانده از دوران حکومت بعثیه‌است تا همگی به جدیت پذیرای صف‌آرایی در مقابل اشغالگر باشند. البته اگر تا آن زمان اشغالگران کار را به آنجا نرسانده باشند که دست فتنه‌ای که از آستین بیرون آورده‌اند، به نگاه دامن خود ایشان را نگیرد و لهیب آتش خشم

مردم ستم‌دیده عراق طومارشان را به یکباره در هم نیچد.

آری، با فرض شرایط فعلی عراق و عدم پیشروی اشغالگران در ناامن کردن هر چه بیشتر عراق، هرگونه حرکت انقلابی موفق جامعه عراق، بستگی به اصلاح آن دارد که البته به ثمر رسیدن آن مستلزم گذشت زمانی طولانی دست کم بین ۱۵ تا ۳۰ سال خواهد بود و چه خوب است که متذکر شویم حتی حرکت‌های انقلابی چون انقلاب اسلامی مردم ایران پیش از به ثمر رسیدن آن روند ۱۵ ساله‌ای از زمینه‌سازی و مبارزه را طی نمود تا مستعد رسیدن به نقطه‌رهایی گردید

نویسنده اگر بخواهد الگوی قابل استنادی برای عراقیان ارائه دهد، نمونه امام صدر و حرکت اصلاحی او در سالهای دهه هفتاد در لبنان را یکی از بهترین الگوهای قابل استناد در زمینه اصلاح داخلی در عراق امروز می‌داند. هر چند منکر مبارزه و تلاش برای اخراج (و نه حتی خروج) اشغالگر از عراق نیستم؛ بلکه شناسایی و حتی تصور دشمنی مشترک را برای توحید صفوف ضروری می‌دانم، اما بر این اعتقادم که جامعه و فضای سیاسی عراق هنوز آمادگی شکل‌دهی و بنیان‌نهادن حرکت‌هایی چون حزب‌الله لبنان را ندارد و در بهترین صورت اگر گروه‌هایی هم شکل گیرند یا به ورطه جنگ طایفه‌ای و فرقه‌ای کشیده خواهند

تاریخ جامعه  
عراق در دوران  
معاصر به خوبی  
بیانگر آن است که  
مرجعیت، قوی‌ترین  
نیروی محرکه در  
جنبش‌های اجتماعی  
و سیاسی است  
بنابراین، به همین  
دلیل است که نظام  
بعثی، تمام هدف  
و هجمه خود را به  
کار گرفته بود تا  
به تضعیف و یا در  
صورت امکان از  
میان بردن مرجعیت  
و دستگاه دینی و  
نفوذ قدرت آن در  
جامعه، نایل آید





طول زمان ثمربخش باشد. همین جا نیز ذکر این نکته بسیار ضروری است که یکی از عوامل مهم موفقیت امام موسی صدر در پیشروی به سوی وفاق ملی، هدف قرار دادن دشمن مشترک لبنانیها یعنی اسرائیل و معطوف کردن نگاه همه گروهها به سوی مبارزه با این دشمن مشترک به جای تأکید بر اختلاف بین گروهی بودو این امر، همان نکته‌ای است که هرکه امروز نیز در عراق علم اصلاح را بر دوش می‌گیرد باید آن را نصب‌العین خود قرار دهد و در پی شناسایی دشمن مشترک برای همه گروههای عراقی و شفاف‌سازی مسیر و حرکت همه گروههایی که می‌خواهند در مسیر احیای برادری قرار گیرند با موضع‌گیری در قبال دشمن مشترک باشد. به دیگر سخن موضع‌گیری در برابر دشمن مشترک، یکی از بهترین وسایل در راه احیای برادری اسلامی در عراق و شناخت دوست از دشمن است.

براین اساس هنگامی که صحبت از اصلاح می‌شود، معنای آن زیر پا نهادن مبارزه و عدم آزادسازی عراق از یوغ استعمار جدید نیست؛ بلکه صحبت از بنیادها و زیر ساختهایی است که مبارزه باید بر مبنای آن صورت گیرد. گفتنی است که عامل شناخت و هدف‌گیری دشمن مشترک اگرچه خود عامل پیش‌تازنده بسیار خوبی است، اما یک عامل انسجام‌بخش بالاصاله نیست، پس بسیار ضروری است که مصلحان آینده عراق همانند امام موسی صدر قدم در راه تقریب و بازشناخت و معرفی فصول مشترک اعتقادی و فرهنگی میان مذاهب و فرق اسلامی گذارند و از این راه در پی تالیف قلوب ملت عراق برآیند و این راهی است که تاریخ عراق چندان با آن بیگانه نیست. شاید یکی از بهترین نمونه‌های آن در تاریخ معاصر عراق، امام محمد حسین کاشف‌الغطا

شد و یا اینکه متهم به آن خواهند بود؛ چنانکه حتی امروز نیز در صحنه لبنان دستهایی با جدیت در تلاشند تا حزب ا... را متهم به جهت‌گیری فرقه‌ای و طایفه‌ای کنند. در ضمن اینکه نباید از یاد برد که اگر امروز حزب ا... در صحنه لبنان و در مبارزه با اسرائیل ثمر می‌چیند، نهال آن در زمینی پاگرفته است که با دستهای پرتوان امام صدر، هموار شده بود. این نهال در چنان زمینی برآمد و البته از اقبال هم‌زمانی و بهره‌مندی از فرایند انقلاب اسلامی نیز برخوردار شد و در نتیجه امروز به درخت تناوری بدل گشته که به باروری نشسته است. تجربه امام موسی صدر در فراهم آوردن فضای وفاق ملی در لبنان با مرارتها و مصاعب زیادی روبرو بود و حتی در سالهای بعد از ربوده شدن ایشان در دهه ۸۰ با نوعی انقطاع و تهدید نیز روبرو شد، اما با گذشت زمان، تبدیل به الگویی به یاد ماندنی در فضای پرتنش داخلی لبنان گشت که همگان حتی مخالفین ایشان را وادار به اعتراف به درستی و موفق بودن آن نمود و شخصیت ایشان را به عنوان الگوی وفاق و وحدت ملی لبنان قرار داده است و البته برای کاوشگران تاریخ معاصر، این امر پوشیده نیست که امام موسی صدر حرکت خود را با دشواریهای بسیاری آغاز کرد و با تحمل مرارتها و در فضای پرتنش و درگیری طایفه‌ای صحبت از وفاق و ارتباط مسالمت‌آمیز میان پیروان طوایف و مذاهب مختلف می‌نمود و در نهایت پافشاری او به این مسئله، توانست هم‌سازگاری را اگر نه به عنوان یک فرهنگ سائد ولی به عنوان یک الگوی قابل تبعیت در جامعه موزاییکی لبنان، تثبیت کند. به همین جهت به نظر می‌رسد که اگر عملکرد امام صدر در لبنان نتیجه‌بخش بوده است، بعید نیست که حرکتی مشابه آن در عراق نیز در



نویسنده اگر بخواهد الگوی قابل استنادی برای عراقیان ارائه دهد، نمونه امام صدر و حرکت اصلاحی او در سالهای دهه هفتاد در لبنان را یکی از بهترین الگوهای قابل استناد در زمینه اصلاح داخلی در عراق امروز می‌داند. هر چند منکر مبارزه و تلاش برای اخراج (و نه حتی خروج) اشغالگر از عراق نیستیم؛ بلکه شناسایی و حتی تصور دشمنی مشترک را برای توحید صفوف ضروری می‌دانم، اما بر این اعتقاد که جامعه و فضای سیاسی عراق هنوز آمادگی شکل‌دهی و بنیان‌نهادن حرکتی است چون حزب‌الله لبنان را ندارد و در بهترین صورت اگر گروههایی هم شکل گیرند یا به ورطه جنگ طایفه‌ای و فرقه‌ای کشیده خواهند شد و یا اینکه متهم به آن خواهند بود



باشد. گو اینکه جایگاه میرزای شیرازی صاحب «ثوره العشرین» نیز در حرکت ضد استعماری انگلیس بر مبنای هم‌سازگرایی میان اهل تشیع و تسنن بنا نهاده شده بود و همچنین فتوای مرحوم آیت‌الله سید محسن حکیم در ضرورت بازگشت ارتش عراق از کردستان در زمان قیادت «ملا مصطفی بارزانی» نمونه‌ای دیگر از همین توافق و هم‌سازگرایی شمرده می‌شود. نویسنده اگر بخواهد مثالی برای روحیه تقریبی اصلاح‌گرایانه و خیرخواهی ملی بیاورد، خواننده را به مطالعه نامه‌ای که از سوی امام موسی صدر برای مفتی اعظم اهل سنت لبنان نوشته شده است، ارجاع می‌دهد. نامه‌ای که در آن، برای پیدا کردن راه حل‌های مشترک جهت حل و فصل برخی از مسائل اختلافی بر آنها تأکید شده است. خواننده در مطالعه این نامه به خوبی روحیه‌ای صادقانه را احساس می‌کند که با تمام وجود در پی تأکید بر نقاط مشترک وحل و فصل منطقی اختلافات جزئی و توحید میان صفوف است. صداقت و حمیتی که در سطور این نامه موج می‌زند، حکایت از رسوخ این اعتقاد در قلب و جان صاحب نوشتار دارد و این همان اولین ملزومی است که مصلحان عراق جدید باید آن را در زندگی خویش اجرا نمایند.

تاریخ جامعه عراق در دوران معاصر به خوبی بیانگر آن است که مرجعیت، قوی‌ترین نیروی محرکه در جنبش‌های اجتماعی و سیاسی است بنابراین، به همین دلیل است که نظام بعثی، تمام هدف و هجمه خود را به کار گرفته بود تا به تضعیف و یا در صورت امکان از میان بردن مرجعیت و دستگاه دینی و نفوذ قدرت آن در جامعه، نایل آید. نیرو و قابلیت بالقوه خطر خیزی و مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی در میان اندیشه شیعی همیشه همچون آتشی زیر خاکستر نهادینه شده بود. ضمن اینکه نهاد مرجعیت شیعی و حوزه علمیه نیز از نوعی استقلال مالی هم بهره‌مند بودند؛ پس طبیعی می‌نمود که حساسیت نظام بعث هر چه بیشتر در برابر این نهاد برانگیخته شود. از دیگر سو حوزه نجف و مرجعیت آن تا حد اقل نیمه عمر «نسل فانی» قرن اخیر، حوزه‌ای بسیار سیاسی و متهم به شوون سیاست بود، هر چند تا قبل از استقلال عراق این سیاست بیشتر به سمت ایران و مسائل مربوط به آن معطوف بود، اما پس از شکست دوران استبداد صغیر، محمد علی شاه در ایران و روی کار آمدن کامل مشروطه خواهان با اعدام شیخ فضل‌الله توسط منادیان مشروطه، ضربه‌ای عظیم بر پیکر مرجعیت دینی سیاسی وارد آمد؛ چنانکه بلافاصله این مطلب در اذهان جای گرفت که نتیجه دخالت متدینین

و مرجعیت در امور سیاسی در نهایت رو دست خوردن و فریب داده شدن توسط اهل سیاست و ائتلاف نفوس و قوت مسلمین و ریختن خون‌هاست. این نگاهی بود که در آن زمان با سرعت هر چه بیشتر در میان حوزه علمیه و مرجعیت عراق، تسری می‌یافت و البته ایران نیز از گزند این امور مصون نماند؛ چراکه به همین دلیل شاگردان مرحوم آخوند خراسانی با توجه به ناکامی استاد خود در هدایت جریان مشروطه و نیز مرگ نابهنگام و مشکوک وی، به نحوی از سیاست و امور مربوط به آن سرخورده شدند و دخالت‌های جدی در عرصه سیاست حذر می‌کردند. در همین زمان، در صحنه داخلی عراق نیز با پیروزی انقلاب ۱۹۲۰ و استقلال عراق، نیروی اصلی و جدی شرکت‌کننده در این قیام یعنی شیعیان در طول حکومت‌های متمادی در یک روند بسیار سریع به کلی به کناری نهاده شدند؛ چنانکه در تمام این سالها تنها وزیر مشهور و مقبول شیعی که تنها سهم بیش از ۶۰ درصد ملت عراق در حکومت بود، مرحوم علامه سید هبه الدین شهرستانی بود که تصدی وزارت اوقاف را بر عهده داشت. این روند همراه با فضای اختناق و دیکتاتوری که هر روز بیش از پیش در عراق حاکم می‌شد، عامل دیگری برای سرخوردگی و کناره‌گیری هر چه بیشتر مرجعیت و حوزه از سیاست می‌شد. البته سالهای حضور امام خمینی (ره) در نجف و دوران کوتاه، اما پربار شهید سید محمدباقر صدر (ره) درخشش کوتاهی بود که در صورت طولانی‌تر شدن تا حدی می‌توانست فضای حوزه نجف را متحول کند، ولی این دوران دولت مستعجلی بود که به زودی سپری شد. در نتیجه می‌توان گفت که حوزه نجف از سالهای پس از ۱۹۲۰ روندی را با سوی غیرسیاسی شدن در پیش گرفت؛ به گونه‌ای که ماهیت آن را

صبر و  
خوبشنداری  
علماء و مرجعیت  
شیعه به ویژه  
حضرت آیت الله  
سیستانی(حفظه  
الله) در تحمل  
هجمه‌های  
ناجوانمردانه  
فتوهای تکفیری  
و عملیات گسترده  
تروریستی بر ضد  
مردم عراق و عدم  
صدور فتاوی  
تلافی جویانه و یا  
حتی بازدارنده،  
بدون شک برگ  
زرینی بر دفتر  
تاریخ هم‌سازگرایی  
و وحدت اسلامی  
به حساب می  
آید، اما جهان  
اسلام و به طور  
ویژه شیعیان هنوز  
منتظر اقدامات و  
حرکت‌های بازدارنده  
جدی از سوی  
علمای طراز اول  
اهل تسنن در  
راستای محکوم  
کردن بیانات  
تکفیری و عملیات  
تروریستی بر ضد  
ملت عراق هستند

بایع علوم اسلامی





هرچند این باب در صحنه سیاسی عراق گشوده شده است و هرچند مرجعیت و در رأس آن حضرت آیت الله سیستانی (حفظه الله) در این میانه متحمل مسئولیت و پذیرش جایگاهی بس خطیر شده‌اند، اما با بررسی دقیق در خواهیم یافت که هنوز فعال شدن نهاد مرجعیت در شئون سیاست، فعال شدن نگاه سیاسی دینی را در حوزه به صورت جدی در پی نداشته است و این در نوع خود اشکال و خطری بالقوه است؛ چرا که حوزه علمیه در حکم بازوهای توانمند مرجعیت هستند که به بسترسازی فرهنگی و ایجاد زمینه برای دریافت و رسوخ پیام مرجعیت در جامعه می‌پردازند و برقراری ارتباط و دیالوگ دوطرفه میان توده‌های مردم و جامعه را فراهم می‌آورند

در تمام دوران دو نسل گذشته (از میانه «نسل فانی» و در تمام دوران «نسل مالک») می‌توان غیرسیاسی دانست. البته غیر از استثناهای دوران امام خمینی (ره) که بیشتر مورد اقبال ایرانیان بود و دوران شهید صدر (ره) که بیشتر نسل جوان و روشنفکر روی به سوی او داشتند. انتقاله شعبانیه سال ۹۱ نیم‌گام دیگری برای آغاز یک حرکت سیاسی به رهبری مرجعیت و حوزه بود که البته در همان نطفه به فجیع‌ترین وضع ممکن توسط حکومت بعثی خفه شد. پس از آن نیز اگر چه در گوشه و کنار تلاشهایی برای حرکت سیاسی توسط حوزه و مرجعیت صورت می‌گرفت، اما عملاً نتیجه‌ای در بر نداشت.

میراث نگاه سیاسی دینی به هر صورت حتی اگرچه به صورت جنسی عتیقه، ولی هنوز در میان نسل مالک و نسل وارث همین دوره قرار دارد که از دیگر سو تجربه حکومت دینی ایران هرچه بیشتر زنگار غفلت و گرد و غبار گذر زمان را از آن می‌زداید، ضمن اینکه گروهی بسیار از همین نسل مالک که در زمره حوزویان و طلاب علوم دینی بوده‌اند، عمده تحصیلات دینی خود را در محیط ایران و در فضای نگاه دینی به سیاست گذرانده‌اند که تجربه آن اعم از سلبی و یا ایجابی هرچه باشد، ولی باب طرح و بحث و گفتگو در مورد آن را به حوزه نجف منتقل

خواهد نمود. گو اینکه شرایط سالهای پس از اشغال نیز هرچند به طور ناخواسته، ولی به صورت جدی این باب را در صحنه سیاست مفتوح کرده است و به هر صورت چه بخواهیم و چه نخواهیم، مرجعیت و حوزه علمیه را از آن گریزی نخواهد بود.

نکته‌ای که ذکر آن در این مجال واجب می‌نماید، هرچند این باب در صحنه سیاسی عراق گشوده شده است و هرچند مرجعیت و در رأس آن حضرت آیت الله سیستانی (حفظه الله) در این میانه متحمل مسئولیت و پذیرش جایگاهی بس خطیر شده‌اند، اما با بررسی دقیق در خواهیم یافت که هنوز فعال شدن نهاد مرجعیت در شئون سیاست، فعال شدن نگاه سیاسی دینی را در حوزه به صورت جدی در پی نداشته است و این در نوع خود اشکال و خطری بالقوه است؛ چرا که حوزه علمیه در حکم بازوهای توانمند مرجعیت هستند که به بسترسازی فرهنگی و ایجاد زمینه برای دریافت و رسوخ پیام مرجعیت در جامعه می‌پردازند و زمینه برقراری ارتباط و دیالوگ دوطرفه میان توده‌های مردم و جامعه را فراهم می‌آورند. حقیقت آن است که باز هم اگر نگارنده به نمونه و الگوی قابل استناد برای جامعه عراق یعنی الگوی امام موسی صدر رجوع کند، باید تبیین نماید که همچون امام موسی صدر، مصلحان آینده عراق به



نظر می‌رسد که لزوماً در جایگاه مرجعیت قرار ندارند ولیکن لازم است که این مصلحان از میان مجتهدان و بزرگانی از فریقین برخیزند که در نهایت از یک سو تلاشهای آنها منجر به بسترسازی و زمینه‌سازی برای پیاده شدن اهداف مرجعیت در صحنه سیاست و اجتماع گردد و در یک کلام بتوانند فضا را برای حضور جدی نگاه دینی به سیاست و حکومت مهیا کنند و از سوی دیگر، همچون واسطه میان دو طرف به خوبی بتوانند کاستیها و مشکلات و حتی ظرفیتهای و استعدادهای موجود در جامعه را برای اتخاذ تدابیر مناسب به مرجعیت انتقال دهند و در نتیجه از سوی دیگر در نقش مشاوره امین برای مرجعیت و در جهت دیگر ملجأ و پناهگاهی مطمئن برای مردم ظاهر شوند.

اگرچه هنوز حوزه علمیه به این جایگاه و هدف نرسیده است، اما به نظر می‌رسد که این مسیر نزدیک ترین راه برای حفظ صلاح و سداد عراقیان در میان هیمنه مسلط اشغالگران و هجوم تکفیریهها و تروریستها است.

شاید اگر شهید سید محمدباقر حکیم امروز در میان عراقیان حضور داشت، یکی از گزینه‌های بسیار مناسبی بود که می‌توانست این مهم را به انجام رساند. بنابراین چنین استنباط می‌گردد که دستهای فتنه‌گر و خبیثی که ملت عراق را از حضور او محروم نمود، چگونه در پی حذف همه موانع احتمالی در راه فتنه‌انگیزی خود بوده است. البته امروز جای دست بر روی دست فروگرفتن و آه از نهاد برکشیدن نیست. حرکت اصلاحی چه با حضور حکیم و چه بدون حضور حکیم، حرکتی است که در بیشترین دامنه خود بر دوش حوزه عراق و اندیشمندان دینی اعم از شیعه و سنی سنگینی می‌کند و به نتیجه رسیدن آن در گرو حرکت و وفاق میان اندیشمندان و حوزه‌های دینی فریقین است. صبر و خویشنداری علماء و مرجعیت شیعه به ویژه حضرت آیت الله سیستانی (حفظه الله) در تحمل هجمه‌های ناجوانمردانه فتواهای تکفیری و عملیات گسترده تروریستی بر ضد مردم عراق و عدم صدور فتاوای تلافی‌جویانه و یا حتی بازدارنده، بدون شک برگ زرینی بر دفتر تاریخ هم‌سازگرایی و وحدت اسلامی به حساب می‌آید، اما جهان اسلام و به طور ویژه شیعیان هنوز منتظر اقدامات و حرکت‌های بازدارنده جدی از سوی علمای طراز اول اهل

تسنن در راستای محکوم کردن بیانات تکفیری و عملیات تروریستی بر ضد ملت عراق هستند. بدون شک هر حرکت جدی در این مسیر، اگرچه مستلزم فداکاری و تحمل دشواریها و رنجهاست، اما فاتحه خیری خواهد بود که شجره طیبه کلمه توحید و توحید کلمه را در عراق امروز به ثمر خواهد نشاند، آن چنانکه همگان چه شیعه و چه سنی از ثمر آن بهره‌مند خواهند بود.

### پی‌نوشت

۱. از خدا که پنهان نیست از خواننده محترم هم چه پنهان حال که پس از چیزی حدود یک سال برای چندمین بار این حرف‌ها را مرور می‌کنم هنوز هم دودلم که آیا می‌شود این قدرها هر مسئله‌ای را تعمیم داد؟ و اصولاً آیا این درست است که همه چیز را بخواهیم از یک گوشه نگاه کنیم؟ و همه مشکلات تاریخی را هم دقیقاً بخواهیم از همین گوشه خراب به آبادانی برسانیم؟ بالاخره هر روز که می‌گذرد، ابعاد مبارزه و رویارویی اسلامی هر چه بیشتر مشخص می‌شود و صفتبندیها میان مدعیان مبارزه و مبارزان واقعی که البته زعم من آن است که در عراق وجود ندارند، پررنگ‌تر می‌گردد و البته این به این معنا نیست که نویسنده این گفتار در عراق نیروهایی مسلحی چون مقاومت اسلامی لبنان نیافته است به عکس، آنچه در عراق زیاد است اسلحه و مردان مسلح است، اما آنچه جز در حکم نادر کالمعدوم یافته نمی‌شود، فهم و بازشناسی خود و سپس شناخت و رویارویی با دشمن و نیز فرهنگ رویارویی و مقاومت است.

به این همه اضافه کنید که برادران دولتمرد عرب، چندان برایشان بازی کردن نقشهای جدی در صحنه‌های نمایش تاریخ، امری دوست‌داشتنی و مقبول نیست و... در پایان اینکه امروزها به حساب تجربه تاریخی هم که باشد، تجربه تاریخی پیرومندان‌های در لبنان با رهبری و پیشگامی مقاومت اسلامی رقم خورده است که اعراب چه خوششان بیاید و چه بدشان بیاید، چه بخواهندش و چه نخواهند به نام ایشان نوشته شده است و فعلاً می‌توانند از آن برای حساب خالی «تجربه تاریخی» هزینه کنند، اما دریغ که بعضی از همین هم دریغشان می‌آید.

تنها راه نجات عراق «اصلاح» و در صدر آن اصلاح فرهنگی است. این حقیقت غیر قابل اغماض است که به هر دلیل در نهایت طومار حکومت بعثی با حرکت انقلابی مردمی در هم پیچیده نشد و امروز هم اگر مردم عراق در پی انقلابی باشند، باید نوک پیکان انقلاب را به سمت اشغالگران و هدف اخراج ایشان از سرزمین رافدین نشانه رفته باشند و این تحقق نخواهد یافت مگر آنکه روح جمعی همه عراقیان بیدار شده و انسجام و اتحاد ملی در میان همه ایشان به منصه ظهور برسد

